



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۷/۰۱

م، نعیم بارز

آزاد اندیشی مستلزم بریدن از عقیده است! قسمت دوم

در بخش نخست از یک تعداد فیلسوفان دنیای اسلام نام برده شد و به مواضع فلسفی آنها اشاره های صورت گرفت که در نتیجه معلوم شد بر رغم بعضی مشترکات، در جزئیات اندیشه های فیلسوفان دنیای اسلام و فیلسوفان یونانی، در دو اصل اساسی بین آنها فرق کلی وجود دارد.

فیلسوفان دنیای اسلام بالعکس فلسفه و اندیشه های یونانی که خدایان آنها زمینی بوده و هستی جهان را امر طبیعی، عزلی و ابدی می دیدند، فیلسوفان و عارفان دنیای اسلام باور به وجود «خدای» آسمانی داشته، خلقت و یا «هستی طبیعت» را از «نیستی» می بینند که این بی پایه ترین و مردود ترین باور مشترک فیلسوفان دنیای اسلام است، هر گاه چیزی وجود نداشته باشد، چگونه چیزی به وجود می آید و بحث در موضوع هیچ به غیر از تخیل پوچ چه معنی و نتیجه می تواند داشته باشد؟

همواره از تاریخ و فرهنگ به اصطلاح پر فراز و نشیب کشور سخن زیاد گفته شده است، اما از فرازش چیزی پیدا نیست ولی از این به اصطلاح فرهنگی چون کشتی در گل نشسته تاریخی معلوم است که از آغاز تا کنون دو سلطه دینی را نشخوار کرده ایم. بار اول از دین زردشتیت و بار دوم از اسلام. درست همان زمانی که آب حیات زردشتیت می خشکیده و به اصطلاح به حال احتضار می رفتیم، چشمه اسلام می جوشد و ما در آن و از آن به ادامه حیات می پردازیم، شاید به همین نسبت از سقاب های اسلام که ما را از تشنگی مرگ بار دینی نجات داده اند این همه استقبال کرده و می کنیم.

ترس از اندیشیدن در فرهنگ دینی!

اگر چشمان خود را خوب باز کنیم و با شکیبایی و جرئت در فرهنگ ما بنگریم، در جریان آن هیچ فراز و نشیبی نخواهیم یافت که خود را از نظر اندیشه به طور اساسی از دوره های دیگر این جریان متمایز ساخته باشد، به نحوی که بتوان مایه ای از آگاهی در آن یافت و از آن برای ساختن جامعه خود استفاده کرد، در بهترین لحظات فرهنگ جهان اسلام خلطی بوده از فکر یونانی در قالب های اسلامی از جمله در دوران عباسیان در عراق. و فرهنگ تاریخی کشور ما که زیر نفوذ دین زردشت و عمیقاً زیر نفوذ اسلام ماهیتاً دینی بوده و ادبیات ما که در شعر شاعرانش رنگ

و بوی عرفانی داشته است با این هم همواره از فرهنگ پر بار و از فراز و نشیب تاریخ سه هزار ساله سخن گفته شده است و در دفاع از آزادی و مبارزه در برابر متجاوزین و از شکست سه امپراطوری جهان به افتخار یاد گردیده است، ولی متأسفانه از کل تاریخ جنگ های داخلی و خارجی در کشور حتی در عرصه نظامی از تجربیات جنگی هم یک اثر کتبی تبارز نیافته است.

فرهنگ و ادبیات عرفانی ما که آنهم در شعر شاعرانش شناخته شده است، یکی از درون مایه های اصلی ادبیات عرفانی ما حمله به عقل بوده و کوشش در نشان دادن محدودیت ها و ناتوانی های عقل. البته با کمی دقت می توان دریافت که منظور از عقل همان اندیشه های خردمدارانه غربی است که آزادی، زن و مرد و تحولات علمی و متریکی را در تمام زمینه های اقتصادی و اجتماعی در پی داشته است.

برای آنکه بدانیم روشن اندیشیدن چیست، باید آنچه در ذهن ما تاریک و پنهان است می توان گفت، با اندیشیدن شفاف، روشن و آشکار می گردد، گرچه مسلم است آنچه که تاریک و پنهان است به هر قیمتی در برابر روشنایی و آشکار شدن مقاومت می کند چنانکه بارها دیده و شنیده شده که بسیاری مردم ما در اثر تبلیغ و تلقین پاسداران جهل در مخالفت با بحث آزاد و به خصوص بحث در مسایل فلسفی مخالفت شان را نشان داده و آن را در جهت تضعیف ایمان شان تلقی کرده اند، حتی در سطح مردم با سواد و چیز فهم این ترس وجود داشته چون از ایام طفولیت تا بزرگ سالی یک مشت خرافات به آنها القا شده که بحث آزاد را به مثابه پذیرفتن زلزله ای در عقاید شان می پندارند.

بدین ترتیب هر گاه انسان در چنین وضعیتی باقی بماند آن انسان را، آدم روز مره می توان شناخت و آدمی که یک نواخت و روز مره زندگی می کند نمی خواهد در نظام تلقینی و عجین شده فکری اش تخریب و تزلزل ایجاد گردد. با این حال آدم روز مره از نظر ذهنی و روحی همسان دیگران مانند چیزیست به مفهوم نیندیشیدن و به صورت المثنایی در ردیف همگان بودن که از هستی همگانی اعتبار می اندوزد. ولی انسان اندیشمند موجودی است همیشه نا تمام که هستی خویش را در تمایزش از دیگران و نا همسانی اش را با همگان از نو می سازد و از آن دفاع می کند.

در زمینه هنر و اندیشه!

اینکه هنر و اندیشه دو بُعد مجزای آدمی اند، حاکی از غنای فرهنگی اوست، خطر فقط در این است که هنر یا هنرمندی و خیال بر انگیزنده از آن را برتر از اندیشه بگیریم. کاری که شاعران و عرفای ما کرده اند، که هنر شعر را به جای اندیشه گرفته اند، در حالیکه اندیشه و هنر ماهیتاً چندان ربطی بهم ندارند، هر چند هنرمند باور کند که در مورد اثر هنری اش فکر کرده است، اگر در یابد نه هنر زبان اندیشه است و نه اندیشه آفریننده هنر، در غیر آن هر که هنرمند تر می بود می باید بهتر می اندیشید و هر که بهتر می اندیشید می باید هنرمند تر می بود.

اندیشیدن در واقع رفتاری است پرسنده که می تواند تغییر و تاثیر در ذهن بگذارد. اما هنر که در اصل تأثر و احساسی است که هر بار فقط در پیکر گیری محسوسش، احساس می شود و از جمله در شعر، موسیقی، هنر های تجسمی، با این تفاوت که از آنچه یک متفکر گفته و نوشته، می توان بر بنیاد و پیوند های فکری و به اندیشه های او راه یافت، ولی بر عکس از هیچ اثر هنری یک هنرمند کسی نمی تواند جز آنچه هنرمند خود ساخته از ارزش هنر پرداخته شده او عین چیز را استخراج نماید. همچنان ارزش اثر هنری را نمی توان وابسته اندیشه هنرمند دانست.

دلیلش در ادبیات نمایشی پنداشت های آنها هستند و نه باز نمودن اندیشه ای. زیرا چنان در پیکر های زبانی خود از الهام، کنایه، استعاره و تشبیه مشحون اند که هر آینه هر اندیشه ای در آنها سر در گم می شود.

شواهد دیگرش آثار نقاشان در باری و اشرافی، یا آثار نقاشان مذهبی و کلیسایی یا آثار نقاشانی که سوژه کار های مردم عوام بوده، یا آثار موسیقی دانان بزرگ از آغاز گرفته تا امروز در اینکه آثار همه این ها جدا از خصوصیات فکری آفرینندگان شان هنر هستند، کسی تردید نمی کند. اما از خلال آثار هنری نمی توان اندیشه آنها را دریافت و یا از مجرای آن به طرز دید هنرمند پی برد.

۱ - اگر قرار باشد اندیشیدن و روشن اندیشیدن بیاموزیم، باید با شکسته نفسی از غربی ها بیاموزیم، چنانکه احمد شاملو که کاندید جایزه ابی نوبل بود، گفته است: «من حتی زبان مادری ام را از غربی ها آموختم» راستی برای آنکه آفرینندگان و آزاد اندیشینندگان واقعی آنها بوده و هستند. آن دسته از قدمای فرهنگی ما که چیزی آموخته اند، مثل فلسفه ولو ناقص، باز هم از پایه گذاران فلسفه و فرهنگ غربی آموخته اند. البته نشان آموختن از غربی ها استقلال یافتن در اندیشیدن است، نه دفاع از استعمار غربی و عناد و کینه ورزی و دشمنی با افکار آنها.

۲ - این نخبگان فلسفه و اندیشوران دنیای اسلام در حقیقت نه موجد جریان فکری بوده اند، تا جوامع اسلامی را از دوره ای و یا از سیر فرهنگی از سویی به سویی دیگر بکشانند و نه اساساً جوهر آن را داشته اند که چون اندیشمندان یونانی و غربی زمان خود شان به مسأله دین و فرهنگ دینی ریشه ای پرداخته باشند. اگر کسی چنین ادعایی داشته باشد که آنها آن جوهر و اندیشه را داشته اند مگر ما نفهمیده ایم این به اصطلاح عذر بدتر از گناه است، بفرمایند، یک نثر نوشتاری و یا اثر شعری که نقشی در روشنفکری و منجر به ایجاد جنبش فکری شده باشد توضیح و ارائه دهند. مثلاً عمر خیام:

اگر از فضای فکری او در دایره نظامی که به زعم او خالق و ناظمی دارد گاه گاه از کار های خدا سر در نمی آورد و از میان همه فرهنگ سازان نخستین کسی است که می پرسد ولی تمام پرسش های او بی معنی می شود زیرا از یکسو پرسش او از حد و شکوه و پرسش گله آمیز تجاوز نمی کند و از سوی دیگر معلوم است که پرسش و شکایت همیشه مرجعی دارد که بدون او سخن و پرسش خیام هم نمی توانست میسر و مطرح گردد.

جلال الدین مجتوبی می گوید کوشش فارابی و ابن سینا در تقرب دین و فلسفه، مجله دانشگاه ادبیات و علوم انسانی شماره ۲ سال ۲۲، ۱۳۵۴ نویسنده که پای بند سنت اسلامی فلسفه است، کوشیده در پیروی از «فیلسوفان» بزرگ اسلامی و در همگامی با آنها نشان دهد که چگونه فلسفه و دین هر دو از یک منشاء و ناظر بر یک غایت اند. اما با موفقیت ثابت کرده که فیلسوفان اسلامی، خصوصاً فارابی و ابن سینا، هر زوری که هر بار از نو زده اند تا یگانگی دین و فلسفه را مستدل سازند و پاسخ ایرادات متکلمان به خصوص غزالی را بدهند بیشتر در کام تصورات دینی و اسلامی فرو رفته اند و فلسفه را دینی تر ساخته اند.

تلاش محکوم به شکست آنان در این اقدام تلاشی بوده که در رو به رو شدن با مسأله ابداع و آفریدن در بستگی آن با تصور حدوث یا روی داد قهراً به اوج خود می رسد. در مقاله مذکور زیر عنوان «خلق یا صدور عالم» از «خدا» گزارش و بررسی شده است، در واقع ابن سینا در برابر این اندیشه یونانی که هستی، هست و همه چیز از هستی بر

می آید طبیعتاً مقاومت فکری ندارد و نمی کند. چون مسأله آفرینش از نیستی در اسلام مانع از این می شود که او قاطعانه در راه یونانی گام بر دارد. از این رو سوای مفر یا محل های گریز عرفانی، تنها راه گریزی که برای او می ماند توصل به کار بردن ابزار ها و اصطلاح های منطقی – کلامی است.

۳ - گرایش به صوفیزم: بیشتر از هر چیز ناشی از وضع فلاکتبار اقتصادی – اجتماعی و به خصوص جنگ ها اند که باعث سقوط و انحطاط ارزش های اخلاقی مردم و حساس ترین قشر جامعه یعنی چیز فهمان، هنرمندان و شاعران می گردد. از جمله مولانا جلال الدین بلخی و شمس تبریزی، در آغاز حمله مغول که در حدود ۳۵ یا ۴۰ سال داشتند. شاهد این روزگار بودند. هنگامی که شمس این جهان عینی را رو به ویرانی و بر بادی می بیند ناگزیر حکم بر آن می کند که لحظه ها را در یابید، چون نه به آخرت اعتقاد داشت و نه در دنیای هستی اعتباری می دید. وقتی دنیای عینی انسان رو به ویرانی می رود انسان رجوع به درون گرایی می کند. عرفان و صوفیان بعد از حملات جنگ و جهاد و ویرانی کشورها و دیدن جنایات و شکست، فراموشی را بهترین داروی حضم این جنایات و روی داد های ناگوار دانستند.

بر عکس از هیچ اثر هنری یک هنرمند نمی توان آنچه او خود ساخته و پرداخته و می داند آن چیز را استخراج کرد و نیز ارزش هیچ اثر هنری را نمی توان وابسته اندیشه هنرمند دانست. شاهدش در ادبیات ارزش غالب اشعار حافظ که نمایش هنری از پنداشت های او هستند و نه باز نمود اندیشه ای او زیرا چنان در پیکر های زبانی خود از ابهام، کنایه، مجاز استعاره و تشبیه مشحون اند که هر آینه هر اندیشه ای در آن ها در ذهن خواننده سر در گم و نیست می شود و یا هر خواننده شعر به زعم خود تعبیر می کند.

جامعه ما با سیطره اسلام از نظر فرهنگی هیچگاه چون فرهنگ یونانی و یا بعداً به صورت غربی نبوده که به اصطلاح در مسیر نشیب خود منحن شده باشد، نخیر عارفان و نخبگان ما در تداوم همین کلیت فرهنگ دینی اسلامی نقش برجسته ای داشته اند که تا کنون نتوانسته ایم بر یک بنیاد استوار و خرد مندانه ای در برابر نفی فرهنگ دینی بایستیم.

نخستین شرط تفکر به معنای اندیشیدن این است که نسبت به توانمندی ذهن خود آگاه باشیم، نیروی خود را از این نظر بیازماییم، بسنجیم و بشناسیم. باید نیروی نو رسیده خود را به هر سو نه تارانیم که بی جهت فرسوده شود، بلکه تا آنجا که ممکن است در این زمینه از اروپائیان بیاموزیم، چون آنان هم مبتکر خویش شناسی اند و هم از این نظر تجربه کرده و ورزیده اند.

اگر در مقایسه از فرهنگ سازان غربی از شاعر شجاع و توانا عمر خیام مثال بیاوریم که می گوید از می خوردن و بوسه از لب یار گرفتن دمی از خوش زیستن غافل نمائیم، هر بار پوچی واقعیت را که انگیزه گوشزد در مورد خوش زیستی است از لا بلای رباعیاتش به گویا ترین، فشرده ترین و زیباترین وجه به پندار ما می دهد، در حقیقت همان فلسفه پوچی را که از نیستی می آید و نیست می شود با نیروی مقاومت ناپذیرش بیرون می دهد که نه تنها احساس آنی ما را بلکه ذهن و فکر ما را در تسخیر خود ننگه می دارد. بدین ترتیب هر گاه بپذیریم که لحظه ها را دریابیم و کار و تلاش برای آینده را زاید بدانیم، چگونه می توان دنیای خود را تغییر داد و به زندگی رنگ و رونق همیشگی بخشید؟

دریاب که از روح جدا خواهی رفت
در پرده اسرار فنا خواهی رفت
می نوش ندانی ز کجا آمده ای
خوش باش ندانی که کجا خواهی رفت

یک نمونه از دیوان حافظ:

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم
نقشی به یاد خط تو بر آب می زدم

عطار گوید :

چند از این عقل ترهات انگیز
چند از این چرخ و طبع رنگ آمیز

برون کن طوق عقلانی، به سوی ذوق ایمان شو.

چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی.

در پندار دینی اسلامی آفرینش از نیستی سوره بقره آیه و سوره انعام آیه ۱۰۱ که راجع به خلقت از نیستی آمده است. مولوی هم به تائید آن می گوید:

پس خزانه صنع حق باشد عدم
که بر آرد زو عطا ها دم بدم
مبدع آمد حق و مبدع آن بود
که بر آرد فرع بی اصل و سند

تصاویر مطلوبی که خیام با رباعیات، دل ما را به این یا آن چیز خوش می کند، بیش از این مجاز نخواهد بود برای دیگران و به جای دیگران بیاندیشید تا به سهم خود عنان اختیار مردم را از دستی بگرفت و به دست دیگری سپرد و بدین گونه از مردم خلع اندیشیدن کرد.

برگردیم به مسأله اصلی و آن این است:

آیا با ده ها کتاب شعر و چند اثر منثور که محتوی شان نه تنها اندیشیدن را بر نمی انگیزد و نمی پروراند بلکه عموماً برعکس ضد آن بوده، می توان ذهن و احساس مردم را پروراند و چیزی در آنها بر انگیزد که جرقه ای برای اندیشیدن شود؟ آموزش و پرورش رفتاری و کرداری و جوانه زدن اندیشیدن قطعاً بدین گونه میسر نمی گردد که این یا آن باب گلستان سعدی و حکایت های سرگرم کننده و پند آموز بوستان و یا باب های کلیله و دمنه را خواند.

ضمناً این را هم ذهن جوان باید دریابد که اندیشیدن منحصر به روشنفکران به اصطلاح (لائیک) نیست یک تعداد مسلمانان دین دار و دلیر فرهنگی با شخصی و خصوصی دانستن دین ثابت نموده اند که می اندیشند و روشنفکر اند، و اگر انگشت شماری را بتوان دید که در سال های اخیر شاهد نو اندیشی آنها بوده ایم قبلاً مسلمان دین دار بوده اند. خلاصه ما از لحاظ فرهنگی در میان زمین و آسمان الاهی مصلوب گشته ایم، مصلوب گشتن یعنی در قالب های پیش ریخته و پیش ساخته دینی میخکوب شدن، یعنی از تحرک از رشد و رویش طبیعی باز ماندن.

و بالاخره از آنچه تا کنون گفتیم به این نتیجه می رسیم که کسی نمی تواند بدون دخالت در کار شناخت دین، فلسفه و علم به انسان اندیشمند مبدل شود. بنابر این نباید به روش بی خردانه، بلکه دانسته و آگاهانه، تابو ها را یکا یک باید شکست.



- - در نوشته ای بالا از کتاب تحقیقی «درخشش های تیره» و کتاب امتناع تفکر در فرهنگ دینی دوکتور آرامش دوستدار، استفاده شده است.

قسمت اول این مطلب را با فشار بر لینک آتی مطالعه کنید:

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Barez_naym_azaadie_andesha_۱.pdf